

تاریخ معاصر ایران

از دیدگاه امام خمینی (ره)

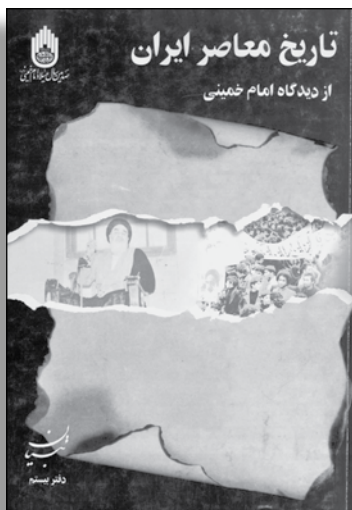
فریده حشمتی

سرگروه تاریخ شهر تهران



اشاره

کتاب «تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی (ره)»، مجموعه‌ی گفتارهای ایشان را در رابطه با تاریخ معاصر ایران، از آغاز قاجار تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دربرمی‌گیرد. این گفتارها را به مناسبت‌های گوناگون ایراد کرده‌اند و «مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)» به صورت موضوعی این سخنان را دسته‌بندی و در این مجموعه گردآوری کرده است. خلاصه‌ای از سخنان امام خمینی در این مقاله ارائه شده است.



گام‌های نخستین استعمار در ایران

در ۲۰۰ سال پیش از این، ۳۰۰ سال پیش از این که خارجی‌ها راه یافتند به این‌جا، مطالعات کردند و همه چیز را بررسی کردند و روحیه‌ی مردم را بررسی کردند و زمینه‌ها را بررسی کردند. با شتر رفتند بیابان‌های ما را بررسی کردند که چه دارد و چه ندارد. تاریخ را ببینید. با شتر این‌ها آمدند و رفتند. آن‌وقت‌ها که اتومبیل و این‌ها نبوده است، با شتر رفتند تمام این بیابان‌های بی‌آب و علف را گردش کردند و مطالعه در آن کردند. مطالعه در روحیه‌ی همه‌ی این مملکت و اشخاص در این مملکت، یعنی طوایفی که در این مملکت است، از بلوچ گرفته تا عرض می‌کنم. کرد گرفته تا لر گرفته، همه را مطالعه این‌ها کرده‌اند که چه جور می‌شود این‌ها را نگاه‌شان داشت به حال عقب‌ماندگی و این‌ها را قانع کرد یک وقت انقلاب نکنند.

از آن وقت تا حالا ما زیر سلطه‌ی آمریکا و اروپا هستیم. اولش اروپا بوده و انگلستان بوده و این‌ها و بعدش هم حالا آمریکا آمده در کار که بدتر از آن‌هاست؛ شوروی و آمریکا، هرکس از یک طرف. خب این‌ها می‌خواهند مخازن ما را ببرند، همه چیز ما را می‌خواهند از بین ببرند، استفاده کنند و ما را به یک حال عقب‌مانده و بیچاره نگه دارند. خب چه کنند؟ مطالعه کرده‌اند، به این رسیده‌اند که باید این‌ها را باید از هم جدا کرد [صفحه‌ی ۲۸، ۵۷/۸/۹].

سلطه‌ی دولت استعماری انگلستان بر ایران

زمان سابق این‌طور بود که تا یک قراردادی را می‌خواستند تحمیل کنند، یا یکی، یک مثلاً ناله‌ای می‌زد، یک کشتی از انگلستان می‌آمد در آب‌های خلیج فارس، تمام می‌شد مسئله [صفحه‌ی ۳۰، ۵۹/۳/۱۴].

ظلم و ستم حکومت‌های محلی

یک وقت در بعضی از حکومت‌ها تیول می‌کردند. خراسان را می‌دادند دست یک عده تیول. او چه قدر می‌داد برای این، فرض کنید که در پول آن وقت، پنجاه هزار تومان. پول پنجاه هزار تومان آن‌وقت، پنجاه میلیون هم بیشتر بود و به او خراسان را می‌دادند. برو سراغ خراسان، یعنی دیگر- هم ما- هرچه صدا از خراسان بلند شود و هرچه از ظلم تو گفته بشود، ما اعتنا نمی‌کنیم. تو برو، آن‌جا مال تو. آن‌ها هم مردمش و- عرض بکنم- ناحیه‌اش و درآمدش مال این بود. این باید این پنجاه هزار تومانی که این‌جا به نخست‌وزیرش داده است یا به صدر اعظم داده است، باید این پنجاه هزار تومان را درآورد و چندین پنجاه هزار تومان هم برای خودش درآورد. برای این که یک تجارتی بود. فروخته بودند این‌جا را، این پول او را باید بدهد، باید نفع هم ببرد. این با مردم چه می‌کرد؟ با کدخداهای ده بست و بند می‌کرد و ده را می‌چاپید. یا اگر کدخدایی بود که یک تخلفی می‌کرد، آن‌طور می‌کرد که شاه مخلوع به مردم [صفحه‌ی ۳۶، ۵۹/۶/۲۰].

مقایسه‌ی حکومت قاجار و پهلوی

ممکن است کسی بگوید که آغامحمد قجر هم مثل آن‌ها جنایتکار بوده، اما آغامحمد قجر مثل این‌ها (خاندان پهلوی) خیانتکار نبود. در تاریخ نیست که محمدخان قجر برای مملکت دیگری، منافع مملکت خودش را داده باشد. جنایتکار بود، اما خیانتکار نبود. همین‌طور سلاطین سابق جنایتکار بودند همه‌شان، همه بد بودند، اما خیانت مثل این عنصر فاسد، هیچ‌یک از سلاطین ایران خیانت این‌جوری نکردند [صفحه‌ی ۴۱، ۵۸/۳/۲۹].

پدید آمدن انحصار

زمان رضاشاه، از باب این‌که همه‌ی دزدی‌ها منحصر به خودش بود، انحصار دست خودش بود. حکومت‌ها به این قدرت نبودند. زمان احمدشاه این‌طور نبود که خود آن‌ها بتوانند همه‌ی برداشت‌ها را برای خودشان بکنند. این بود که دار و دسته‌هایی که می‌فرستادند، این بساط را درست می‌کردند [صفحه‌ی ۴۲، ۵۹/۹/۱۵].

جنبش تنباکو

یکی از خصصه‌های ذاتی تشیع از آغاز تاکنون، مقاومت و قیام در برابر دیکتاتوری و ظلم است که در تمامی تاریخ شیعه به چشم می‌خورد؛ هرچند که اوج این مبارزات در بعضی از مقطع‌های زمانی بوده است. در صد سال اخیر، حوادثی اتفاق افتاده است که هرکدام در جنبش امروز ملت ایران تأثیر داشته است. انقلاب مشروطیت، جنبش تنباکو و... قابل اهمیت فراوان است [صفحه‌ی ۴۴، ۵۷/۱۰/۱۹].

در این صد ساله‌ی اخیر آنی که معارضه کرده با سلاطین وقت، ابتدایش از روحانی شروع شده. قضیه‌ی تنباکو ابتدایش از روحانیون ایران و عراق، از مرحوم میرزا فتوا بوده و از علمای تهران قیام و عمل. البته مردم هم به این‌ها علاقه داشتند و دنبال این‌ها را می‌گرفتند و کارها را انجام می‌دادند [صفحه‌ی ۴۵، ۵۸/۴/۳۰].

جنبش مشروطیت

در جنبش مشروطیت هم همین‌طور بود که از روحانیون نجف و ایران شروع شد. مردم هم تبعیت کردند و کار را تا آنجا که توانستند آن وقت انجام دادند و رژیم استبدادی را به مشروطه برگرداندند. لکن خوب نتوانستند مشروطه را آن‌طور که هست درستش کنند، متعجبش کنند. باز همان بساط بود [صفحه‌ی ۵۲، ۵۸/۴/۳۰].

نقش زنان در نهضت

بحمدالله زن‌ها در این جمهوری اسلامی چنانچه در همه‌ی مسائلی که عمومی پیش آمده است، برای ایران پیش قدم بوده‌اند؛ در مسئله‌ی تنباکو پیش قدم بوده‌اند، در مسئله‌ی مشروطیت پیش قدم بوده‌اند [صفحه‌ی ۵۵، ۶۴/۱۲/۱۱].

قانون اساسی مشروطه

وقتی که می‌خواستند در اوایل مشروطه قانون بنویسند و قانون اساسی را تدوین کنند، مجموعه‌ی حقوقی بلژیکی‌ها را از سفارت بلژیک قرض کردند و چند نفری (که من نمی‌خواهم اسم ببرم)، قانون اساسی را از روی آن نوشتند و نقایص آن را از مجموعه‌های حقوقی فرانسه و انگلیس به اصطلاح ترمیم نمودند! و برای گول زدن ملت، بعضی از احکام اسلام را ضمیمه کردند. اساس قوانین را از آن‌ها اقتباس کردند و به‌خورد ملت ما دادند [صفحه‌ی ۵۶].

مجالس شورای دوران مشروطیت

در طول تاریخ مشروطیت نمی‌توانید پیدا کنید که همه‌ی ایران خودشان رأی داده‌اند؛ حتی در آن دوره‌های اول. بله، تهران در آن دوره‌های اول خودشان رأی می‌دادند، لکن در تهران خان‌ها نمی‌توانستند کاری بکنند. اما در شهرهای دیگر و در دهات و در این‌طور چیزها، این خان‌خانی بود و همان اشراف و همان خان‌ها مردم را می‌بردند به آن کسی که نظرشان بود، رأی می‌دادند [صفحه‌ی ۵۸، ۵۹/۳/۳].

نگرانی من از این است که نکند سستی کنیم و در پیاده کردن اسلام، دقت لازم را ننماییم بعداً اشکالی پیش بیاید. نکند مثل مشروطه شود که آقایان تلاش کردند و مشروطه را بنا گذاشتند، آن وقت چند نفر از سیاسیون مستبد، مشروطه‌خواه شدند و حکومت را گرفتند و هر دوره‌ی مجلس را بدتر از دوره‌ی قبل تشکیل دادند. دوره‌ی اول مجلس در مشروطه بد نبود و شاید هم خوب بود، ولی بعدها کم‌کم رسید به جایی که خودشان افرادی را انتخاب می‌کردند [صفحه‌ی ۶۰، ۶۲/۹/۲۰].

هرچه به سر این ملت مظلوم در طول زمان پس از مشروطیت تا دوره‌ی آخر انتصابات ستم‌شاهی آمد، به‌طور قاطع از مجلس‌های فاسد بود که ملت در انتخاب نمایندگانش یا هیچ دخالت نداشت، یا دخالت بسیار ناچیزی داشت [صفحه‌ی ۶۱].

علل انحراف در نهضت بازگشت مستبدین به قدرت

این مسائل به عهده‌ی علما و خصوصاً ائمه‌ی جمعه است که همه دست در دست یکدیگر بدهند تا انقلاب محفوظ بماند و مثل زمان مشروطیت نشود که آن‌ها که اهل کار بودند، مایوس بشوند و کنار بروند، که در زمان مشروطیت همین کار را کردند و مستبدین آمدند و مشروطه‌خواه شدند و مشروطه‌خواهان را کنار زدند، و عده‌ای که با اسلام سروکار ندارند، به نام اسلام و پیروی از آداب اسلامی روی کار بیایند [صفحه‌های ۶۲ و ۶۳، ۶۲/۸/۴].

تحزب و گروه‌گرایی

ما باید از تاریخ عبرت ببریم؛ و این تاریخ در زمان مشروطه این‌طور بود. در زمان مشروطه، آن‌هایی که می‌خواستند ایران را نگذارند به یک سامانی برسد و چماق استبداد تا آخر باقی بماند، بین افراد، دستجات، احزاب اختلاف انداختند. حتی آن‌هایی که



تشکیل مجلس مؤسسان

این سلطنت پهلوی از اول که پایه‌گذاری شد، برخلاف قوانین بود. آن‌هایی که در سن من هستند، می‌دانند و دیده‌اند که مجلس مؤسسان که تأسیس شد، با سر نیزه تأسیس شد؛ ملت هیچ دخالت نداشت در مجلس مؤسسان. مجلس مؤسسان را با زور سر نیزه تأسیس کردند و با زور، وکلای آن را وادار کردند به این‌که به رضاشاه رأی سلطنت بدهند. پس این سلطنت از اول یک امر باطلی بود [صفحه‌ی ۸۴، ۵۷/۱۱/۱۲].

تبلیغات علیه اسلام و روحانیت

از وقتی که رضاخان در ایران بر سر کار آمد، من متوجه بودم و این‌طور می‌فهمیدم که هر چیزی که برای اسلام مفیدتر بود، حمله به آن بیشتر می‌شد. آن روز روحانیت مهم‌ترین پایگاه ملت در مقابل اجانب بود، لذا شدیدترین حملات به آن می‌شد. با شعر و نثر و هرچه داشتند به آن حمله می‌کردند و برای اضمحلالش درهای بعضی از ادارات را به روی آنان گشودند و در حوزه‌ها و شهرها به قدری آنان را در فشار قرار دادند که ما از صبح تا به شام در باغ‌ها زندگی می‌کردیم. با عاشورا و تبلیغات اسلامی شدیداً مخالفت کردند، چون می‌دانستند این پایگاهی است برای رسوایی حکومت‌ها [صفحه‌ی ۱۲۵، ۶۰/۷/۲۹].

نشریات منحرف

در زمان رضاخان- خوب شد که شما آن وقت نبودید- خون‌دلی می‌خورند اشخاصی که در آن‌جا بودند، در آن وقت بودند. آقا، در روزنامه یا در مجله‌ای که آن وقت منتشر شد، به‌صراحت به رسول اکرم (ص) جسارت کرد، یک نفر جواب نداد. به صراحت، شعرای آن وقت، نویسنده‌های آن وقت، روشن‌فکران آن وقت، همه‌ی این‌ها دست به هم داده بودند که اسلام را بگویند. مجلات آن روز، خدا می‌داند که آن مجلات با این جوان‌ها چه کرده است. سینماهای آن روز، تئاترهای آن روز، هنرهای آن روز، این‌ها همه دست به هم داده بودند که اسلام را از این‌جا بیرون کنند و آمریکا را وارد کنند [صفحه‌ی ۱۴۱، ۶۱/۹/۲۸].

قیام علیه حکومت رضاخان آیت‌الله مدرس

در زمانی که مرحوم مدرس هم در آن مجلس بودند، یک قضیه‌ای واقع می‌شد، آن‌ها یک مسئله‌ای را می‌خواستند از ایران، یک وقت می‌آمدند اگر ایران یک سستی می‌کرد، یک کشتی از انگلستان می‌آمد در نزدیکی‌های دریاها می‌ماند. همین اسباب این می‌شد که این‌ها عقب‌نشینی می‌کردند. از این‌رو روسیه یک وقتی یک اولتیماتومی داده بود و ارتشش هم شروع کرده بود به آمدن و در خود آن‌ها هم این را گفتند، یک چیزی را از مجلس می‌خواستند هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد، صحبت کند. مرحوم

آن وقت بودند می‌گفتند که در یک خانه بین برادر با برادر، پدر و پسر اختلاف بود. یک دسته مستبد، یک دسته مشروطه. این اختلاف موجب شد که نتوانست مشروطه آن‌طوری که علمای اسلام می‌خواستند، تحقق پیدا بکند. بعد هم این اختلافات موجب شد که یک دسته از آن غرب‌زده‌ها بریزند و به اسم مشروطه بگیرند مقامات را و استبداد [را] به‌صورت مشروطه بر این ملت تحمیل کنند و دیدید که چه شد [صفحه‌ی ۶۴، ۶۳/۲/۹].

روی کار آمدن رضاخان

شما خیال نکنید که اول رضاخان یک دیکتاتوری بود یا هیتلر یک دیکتاتور- کسی- بود. آن وقتی که رضاخان در آن محلی که متولد شد و چه بوده است، دیکتاتور هم نبوده است، هیتلر هم نبوده دیکتاتور. کم‌کم که وارد جامعه شدند و قدرت پیدا کردند. هرچه قدرت زیادتر شد، آن ملکه‌ای که در باطنش بود هم زیادتر شد و همین‌طور به تدریج قوت پیدا کرد تا یک وقت یک دیکتاتوری شد مثل هیتلر [صفحه‌ی ۷۶، ۵۹/۱۱/۲۴]. رضاخان را آورده بودند برای این‌که این را تشخیص داده بودند که یک آدم قلدری است و اول هم یک نفر روزنامه‌نویس را، سید ضیاء را همراهش آوردند و بعد هم او را بیرونش کردند و خود این را گذاشتند که یک آدم قلدری است، می‌تواند کارها را انجام بدهد. اولاً سواد ندارد، چیزهای سیاسی را نمی‌داند و ثانیاً آدم قلدری است هر کاری به او بگویند، می‌کند [صفحه‌های ۷۷ و ۷۸، ۵۹/۴/۲۰].

نقش انگلستان در کودتا

از اول، دولت انگلیس پدر این شاه را بر ما تحمیل کرد و بعد هم که او خیانت به آن‌ها کرد، او را اخراج کردند. متفقین که یکی‌شان انگلستان بود، محمدرضا شاه را بر ما تحمیل کردند و تحمیلات دولت انگلیس و ظلم‌هایی که به ملت‌های ضعیف که یکی از آن‌ها ملت ماست کرده‌اند، سابقه‌ی زیادی دارد [صفحه‌ی ۷۹، ۵۷/۱۰/۱۹].

ریاکاری و تظاهر مذهبی رضاخان

ابتدا هم که آمد با حربه‌ی اسلام آمد، حربه‌ی اسلام را بر ضد اسلام. شروع کرد به کارهایی که مسلمان‌ها از آن‌ها خوششان می‌آمد. خب در ایران، از باب این‌که قضیه‌ی سیدالشهدا سلام‌الله علیه خیلی اهمیت دارد، این روی آن نقطه خیلی پافشاری می‌کرد. خودش روضه می‌گرفت و در تکاپایی که روضه‌ها بودند، پای برهنه می‌گفتند می‌رود. آن‌جاها، تکاپا می‌رود و مردم را گول زد به همین حربه که مردم به آن توجه داشتند که این را می‌خواستند، لکن او بر ضد مردم می‌خواست درست کند. تا مدتی این‌طور بود، تا این‌که حکومتش مستقر شد [صفحه‌های ۸۱ و ۸۲، ۵۸/۱۰/۷].

مدرس رفت گفت: حالا که ما باید از بین برویم- چرا با دست آن‌ها از بین می‌رویم- چرا با دست خودمان از بین برویم؟ بگذار آن‌ها از بین ببرند. این را دیگران هم قبول کردند و رأی برخلاف دادند و هیچی هم نشد [صفحه‌ی ۱۵۳، ۱۴/۱۲/۶۲].

قیام‌های علمای ایران

این قیام‌هایی که در این صد سال شده است از کی بوده؟ چند قیام در این صد سال؟ کی رأس این‌ها بوده؟ قیام تنباکو، مرحوم میرزا بود، قیام مشروطه از نجف، آقایان نجف از ایران، علمای ایران ایجاد کردند. این چند قیامی که ما شاهدش بودیم، همه از علما بود. علمای اصفهان قیام کردند، رؤسایان مرحوم حاج آقا نورالله رحمه‌الله [علیه] بود. علمای تبریز قیام کردند، علمای مشهد قیام کردند. یک وقت مرحوم آقای قمی خودش تنها پا شد راه افتاد آمد که من تهران بودم. ایشان به حضرت عبدالعظیم آمدند و ما رفتیم خدمتشان و ایشان قیام کردند. منتها حبس کردند، در همان‌جا حبسش کردند و بعد هم تبعیدش کردند. قدرت بود دیگر. در این صد سال هر چه قیام بوده است، تقریباً از این‌ها بود. تبریز هم، خیابانی یکی از آقایان بود، از علما بود. البته جنگ هم بوده‌اند، این‌ها هم بوده‌اند، لکن در اقلیت بودند، عمده‌اش این‌ها بودند [صفحه‌های ۱۵۶ و ۱۵۷، ۱۴/۴/۵۸].

آذربایجانی که همیشه طرفدار اسلام بوده، برای هر قضیه‌ای پیش قدم بوده، برای رفع ظلم پیش قدم بوده است، آذربایجانی که در صدر مشروطیت، ستارخان و باقرخان آن زحمات را کشیدند، بعد خیابانی آن کارها را کرد. در زمان ما از آذربایجان قیام شد بر ضد رضاخان. مرحوم **امیرزا صادق‌آقا**، مرحوم **انگجی** و بعضی دیگر از علمای آذربایجان قیام کردند، تبعید شدند، مدت‌ها تبعید بودند در خارج. شاید در سنقر بود یا سقر بود، یک همچو جایی. آذربایجان همیشه در صف اول واقع بوده است، برای مخالفت با اشرار، برای پیشبرد اهداف اسلام [صفحه‌های ۱۵۸، ۱۱/۱۰/۵۸].

در زمان رضاشاه هم یکی دو سه دفعه قیام کردند علما. معذک چون قیامی بود که ملت از بس ترسیده بود، از او همراهی نمی‌توانست بکند، شکسته می‌شد. از آذربایجان قیام کردند، از خراسان قیام کردند، از همه‌ی ایران، یک‌وقت در قم جمع شدند و نهضت کردند. لکن شکسته می‌شد. این برای این بود که، آن‌ها می‌دیدند اگر بخواهند همه‌چیز ما را ببرند و صدا درنیاید، باید این‌ها را از بین ببرند، تا این که ملت نتواند دیگر یک جایی باشد که به آن، او را رهبری کنند و متمرکز بشود قوا در آن‌جا. این مقصد این‌ها بود [صفحه‌ی ۱۶۴، ۷/۱۰/۵۸].

شکست ارتش در مقابل متفقین

در زمان رضاخان این قوای انتظامیه همه سرکوب می‌کردند ملت را. آن روزی که قوای خارجی، متفقین هجوم آوردند به

ایران، همین قوای انتظامیه، سرانشان در تهران همچو که سرحد این‌ها هجوم آوردند، این‌ها از تهران فرار کردند. این را ما شاهد بودیم که چمدان‌هایشان را بستند و از تهران فرار کردند. می‌گفتند، طرف اصفهان می‌روند، حال از آن‌جا کجا می‌روند را من نمی‌دانم، و در مقابل آن‌هایی که هجوم کردند- مهاجمین- آن‌وقت گفتند که سه ساعت مقاومت کردند و بعد گفتند که وقتی رضاخان از یکی از صاحب‌منصبان پرسیده است که: آخر سه ساعت چرا؟ گفته است، این را به شما گفته‌اند سه ساعت، ساعتی در کار نبود، آن‌ها از آن طرف آمدند، ما از آن طرف فرار کردیم. مقابله‌ی ارتش در مقابل خارجی این‌طور بوده و در مقابل ملت خودش سرکوبی می‌کرد. هر طور تعدی را می‌خواست می‌کرد و سران ارتش که آن‌طور با مردم رفتار می‌کردند، به مجرد این که اطلاع پیدا کردند از این که آمدند این‌ها به سرحد، بدون دلیل که باز وارد بشوند، این‌ها از تهران فرار کردند و سربازخانه‌ها هم به هم خورد که من خودم تهران بودم آن‌وقت، می‌دیدم که این سربازها ویلان توی خیابان‌ها دارند می‌روند [صفحه‌ی ۱۶۷، ۲۷/۴/۵۸].

جنگ جهانی و قحطی در ایران

من هر دو جنگ بین‌المللی را یادم هست و گمان ندارم هیچ‌کدام از شما جنگ بین‌المللی اول را یادش باشد. ما در جنگ بین‌المللی هم مشاهده می‌کردیم. من کوچک بودم، لکن مدرسه می‌رفتم و سربازهای شوروی را در همان مرکزی که ما داشتیم در خمین، من آن‌جا آن‌ها را می‌دیدم و مورد تاخت‌وتاز ما واقع شدیم در جنگ بین‌المللی اول. جنگ بین‌المللی دوم را بسیاری از شماها یادتان هست که ما مورد تاخت‌وتاز این سه قوه واقع شدیم: آمریکا، انگلستان، شوروی. سربازهای آن‌ها در همه‌ی کشور ما تقریباً پخش بودند. شوروی تقریباً از بیرون تهران تا خراسان، انگلستان در قم و آن‌جاها و کسان دیگر هم جاهای دیگر. ما مورد تاخت‌وتاز بودیم به‌عنوان پل پیروزی. ما باید مورد تاخت‌وتاز [واقع] بشویم تا آقایان پیروز بشوند. بعد هم که پیروز شدند و حال صلح پیش آمد، باز ما ذبح شدیم. کشورهای ضعیف این‌طورند. در حال صلح مورد تاخت‌وتاز و ذبح و در حال جنگ هم همین‌طور [صفحه‌های ۱۷۱ و ۱۷۲، ۱۴/۳/۵۹].

نهضت ملی شدن صنعت نفت

ما در طول تاریخ که دیده‌ایم، آن‌هایی هم که خودمان یادمان هست، مثل قضیه‌ی نفت چون اسلامی نبود، ملی تنها بود، به اسلام کاری نداشتند، از این جهت نتوانستند کاری انجام بدهند. کارهای نصفه‌کاره‌ای هم که انجام دادند، بعدش از دستشان گرفته شد و رفت کنار [صفحه‌ی ۱۸۱، ۲۸/۴/۵۹].

شخصیت محمدرضاشاه

این بیماری تا یک اندازه‌ای هم در محمدرضا بود و همین

بیماری اسباب این شد که از بین رفت او. این بیماری که خودش را ببیند و چند تا از این تملق‌گویی که اطرافش هستند و آن دلک‌هایی که دور و برش هستند، همین‌ها را ببیند و ملت را اصلاً به حساب نیاورد. نفهمد که هر مملکتی ملتش اساس هستند. دولت‌ها یک اقلیتی هستند که باید برای خدمت این ملت باشند و این‌ها نمی‌فهمند که دولت خدمت‌گزار ملت باید باشد، نه حاکم بر ملت. این بیماری در آن آدم هم بود که خودش را همه چیز می‌دانست و خودش را فرمان‌فرما و خودش را همه‌ی ملت می‌دانست. دیگر برای دیگران اصلاً چیزی قائل نبود و همین اسباب این شد که به این ملت این خیانت‌ها را کرد [صفحه‌ی ۱۹۰، ۵۸/۸/۲۹].

جنایت و کشتار

این محمدرضا شاه خودش گفت که: «متفقین صلاح دیدند که ما باشیم.» پرریوز هم که وزیر خارجه انگلستان^۱ گفت که: «ایشان برای ماست، ایشان منافع ما را دارد حفظ می‌کند، چه طور ما با او- چیز- [همراهی] نکنیم؟» ما می‌دانیم که ایشان منافع شما و آمریکا را دارد حفظ می‌کند. داد ملت همین است که ایشان آمده برای منافع شما خدمت به وطن بکنند! مأموریت برای وطن دارد! مأموریت از طرف آمریکا دارد و انگلستان. باید مردم را این طور کند، باید ایران را عقب نگه دارد، فرهنگ ایران را بشکند، روحانیت ایران را بشکند، اسلام را عقب بزند، تاریخ اسلام را تغییر بدهد. شما خیال کردید کم کار کرد؟ این خبیث، از اول که این جنایت کرده، تا آخر هر جنایتی بکند یک طرف، تغییر تاریخ اسلام یک طرف. این کم جنایتی بود که این مرد کرد؟ این‌ها همه دست به هم دادند برای این که این سدها را بشکنند [صفحه‌ی ۲۰۵، ۵۷/۸/۹].

جنایت شاه مخلوع چیزی نیست که از یاد ملت رفته باشد و یا بشود از یاد برد. بر همه روشن است که محمدرضا پهلوی ما را از هر جهت وابسته به آمریکا کرده بود، چه از نظر اقتصادی و سیاسی و چه از نظر فرهنگی و نظامی و چه از نظر معنوی و خصیلت‌های انسانی و اگر مهلت می‌یافت، به اسلام ضربه‌ی جبران‌ناپذیر [ی] می‌زد. همه می‌دانند که دست او و پدرش به خون بزرگ و کوچک این مرز و بوم آغشته است.

کشتار دسته‌جمعی و زندان و شکنجه و تبعید، از امور رایج رژیم این پلید بود. شاه به حمایت و پشتیبانی دولت آمریکا دست به این جنایات وحشیانه زد و ملت را از هستی ساقط کرد [صفحه‌ی ۲۱۴، ۵۸/۱۲/۴].

مجالس شورای ملی و سنا

تمام قوانینی که در این پنجاه سال گذشته است و تمام مجالسی که در این پنجاه سال تأسیس شده است، هیچ‌یک از این‌ها مطابق قوانین نبوده، هیچ مجلسی تاکنون ما نداشتیم که موافق قوانین باشد. حتی در اوایل سلطنت رضاخان که یک قدری

قدرتش کم بود، در تهران فقط که مرکز بود، یک آزادی به مردم داده بودند. یک آزادی فی‌الجمله که وکلایی تعیین کنند و آن وکلای تهران بودند که مخالفت می‌کردند، مثل مرحوم مدرس و یک عده‌ای که تبع ایشان بودند. لکن در شهرستان‌های دیگر وکلا را خودشان تعیین می‌کردند و خودشان هم آرا برای مردم درست می‌کردند و خودشان آرا را می‌ریختند در صندوق و هر چه بود دست خودشان، دست فرماندارهایی که در آن جا یا ارتشی که در آن جا بود یا شهربانی‌هایی که بودند که همه عمال خودشان بودند. آرا را شب‌ها درست می‌کردند و پرمی‌کردند این صندوق‌ها را از آرا؛ آنی را که دلشان می‌خواست. یک مجلسی که همه‌ی وکلای آن ملی باشند و در مقدرات مملکت ما بخواهند دخالت کنند و مصالح و مفاسد را تشخیص بدهند، ما نداشتیم از اول [صفحه‌ی ۲۲۲، ۵۷/۱۰/۱۰].

سیاست فرهنگی شاه

خدا می‌داند که اگر آن قدرت محفوظ مانده بود، تا حالا، چه به سر اسلام در این جا آورده بود. اگر مهلت پیدا می‌کرد این رژیم غیر انسانی، اسلام را از محتوای خودش به کلی خالی می‌کرد و یک صورت بی‌محتوا، حتی صورت را هم نمی‌گذاشت، حفظ بشود. فجایعی که در زمان او واقع شد، تاریخ امید است که ثبت کند و متفکران و مترجمان بنویسند و باشد در مخزن‌ها تا ببینند اشخاصی که بعدها می‌آیند. بنابراین بود که اصل اسلام در این جا محو بشود. شروع کردند تاریخ اسلام را تغییر دادند و شروع کردند و جوان‌های ما را از اسلام می‌خواستند جدا کنند. مواد مخدره و موادی که انسان‌کش است، در این جا به دست همین خاندان پهلوی خریده می‌شد و پخش می‌شد. این نه برای این بود که فقط منافع مادی می‌خواستند، برای این بود که اطاعت امر آن‌ها را بکنند که باید ایران عقب‌مانده بماند و یک‌عده افیونی و هروئینی و عیاش نمی‌توانند کشور خودشان را حفظ کنند. آن‌ها بنشینند و چرت بزنند و آن‌ها مخازن را خالی کنند [صفحه‌ی ۲۳۱، ۶۱/۱۱/۲۱].

جشن‌های ۲۵۰۰ ساله

اطراف مملکت ایران در این مصیبت گرفتار هستند و میلیون‌ها تومان خرج جشن شاهنشاهی می‌شود. از قراری که یک‌جایی نوشته بود، برای جشن خود شهر تهران ۸۰ میلیون تومان اختصاص داده شده است. این راجع به خود شهر است. کارشناس‌های اسرائیل برای این تشریفات دعوت شدند. به طوری که خبر شدم و نوشتند به من، کارشناس‌های اسرائیل مشغول به پا داشتن این جشن هستند و این تشریفات را آن‌ها دارند درست می‌کنند. این اسرائیل که دشمن با اسلام است و الان در حال جنگ با اسلام است، این اسرائیل که مسجدالاقصی را خراب کرد و دیگران می‌خواستند ترمیم کنند و روپوشی کنند جرم اسرائیل را. برای این اسرائیل، نفت از ایران رفته است.

از قراری که گفته شده است و در رادیوهای بزرگ دنیا گفته شده است: کشتی نفت ایران برای اسرائیل که در حال جنگ با مسلمین است، رفته است. این‌ها کارهایی است که برایشان باید جشن گرفت! چه فضاحت‌های دیگری که کردند، قابل ذکر نیست. چرا؟ برای این که شعار دادند که: «ما جشن ۲۵۰۰ ساله را نمی‌خواهیم. ما گرسنه هستیم، گرسنگی مسلمان‌ها را حل کنید. جشن نگیرید، روی مرده‌ها جشن نگیرید. آقا برسائید به دنیا [صفحه‌ی ۲۳۹، ۵۰/۳/۶].»

رواج مسلک انحرافی بهائیت

اسلام و مذهب مقدس جعفری، سدی است در مقابل اجانب و عمال دست‌نشانده‌ی آن‌ها، چه راستی و چه چپی، و روحانیت که حافظ آن است سدی است که با وجود آن، اجانب نمی‌توانند به نحوی که دل‌خواه آن‌هاست با کشورهای اسلامی و خصوصاً با کشور ایران رفتار کنند. لهذا قرن‌هاست که با نیرنگ‌های مختلف برای شکستن این سد نقشه می‌کشند، گاهی از راه مسلط کردن عمال خبیث خود بر کشورهای اسلامی و گاهی از راه ایجاد مذاهب باطله و ترویج باییت و بهائیت و وهابیت و گاهی از طریق احزاب انحرافی [صفحه‌ی ۲۵۱، مرداد ۱۳۵۶].

فساد و اوضاع نابسامان اجتماعی

همه‌ی مخازن هم از دست مردم گرفته شد و هیاهو، به این که من مأمور خدمت به وطن هستم و کتاب مأموریت برای وطن را نوشت و آن‌همه هیاهو راجع به ترقیات ملت و ترقیات این‌ها. خب مردم هم می‌دیدند که همه‌ی آن غلط است، همه‌جای ایران فقر است، همه‌جای ایران بیچارگی است، مردم خانه ندارند، مردم هیچی ندارند، آن‌جایی که معدن نفت است، روی این معادن همان مردم آن‌جا نشسته‌اند و گرسنگی می‌خورند. سروپای برهنه راه می‌روند. گاهی من از آن‌جا که یک‌دفعه عبور کردم از همان طرف اهواز این‌ها، از این دهات اطراف، از این راهی که ما می‌رفتیم و خط قطار عبور می‌کرد، از این اطراف، این بچه‌ها، این سر برهنه‌ها، این پابرنه‌ها هجوم می‌آوردند که یک چیز بگیرند از ما، آن‌جایی بود که مخزن نفتشان زیر پایشان بود و داشت می‌رفت جای دیگر [صفحه‌های ۲۶۷ و ۲۶۸، ۵۸/۱۰/۷].

لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی

دیدیم که از اولی که این دولت^۲ بی‌سواد و بی‌حیثیت روی کار آمد، از اول هدف اسلام را قرار داد. در روزنامه‌ها با قلم درشت نوشتند که بانوان را حق دخالت در انتخابات داده‌اند، لکن شیطنت بود، برای انعکاس نظر عامه‌ی مردم به آن موضوع بود که نظرشان به الغای اسلام و الغای قرآن، درست نیفتد و لهذا در اولی که این‌جا ما متوجه شدیم و اجتماع شد و آقایان مجتمع شدند با هم برای علاج کار، توجه‌ها در دفعه‌ی اول منعطف شد به همان قضیه. بعد که مطالعه کردیم، دیدیم آقا قضیه، قضیه‌ی

بانوان نیست، این یک امر کوچکی است. قضیه‌ی معارضه با اسلام است. «منتخب و منتخب، مسلمان لازم نیست باشد، حلف به قرآن لازم نیست باشد، قرآن را می‌خواهیم چه کنیم؟!»

بعد که مصادف شدند با توده‌نی از ملت مسلم، تعبیر کردند حرفشان را به این‌که: خیر، مراد ما از کتاب آسمانی، قرآن است. ما هم از آن‌ها پذیرفتیم به‌حسب ظواهر شرع، لکن به مجرد این‌که این‌ها یک چند نفر عمله را دور خودشان دیدند و یک زنده‌باد و مرده‌باد را دیدند، باز همان مسائل خبیثشان را از سر گرفتند. همان مطلبی را که ابطال کرده بودند، دوباره از سر گرفتند، دوباره «تساوی حقوق من جمیع‌الجهات». تساوی حقوق من جمیع‌الجهات پایمال کردن چند تا حکم ضروری اسلام است، نفی کردن چند تا حکم صریح قرآن است. بعدش باز دیدند که مصادف شد با یک ناراحتی‌ها و یک حرف‌ها و یک چیزهایی، حاشا کردند. وزیرشان یک‌جا حاشا کرد، امیرشان یک‌جا حاشا کرد.

در روزنامه به صراحت لهجه نوشتند که بردن بانوان به سربازی، تصویب در دست تنظیم است، لکن بعد از آن‌که دیدند که خیلی فضاحت بار آمد، مردم ناراحت شدند، همان نوکرهای ارباب به حسب واقع هم ناراحت شدند، وقتی دیدند ناراحت شدند، گفتند اکاذیب است. پرونده‌سازی خواستند بکنند، پرونده‌سازی‌های بچگانه مضحک بکنند [صفحه‌ی ۳۲۵، ۴۱/۱/۱۰].

مخالفت امام و علما با فراندوم

من نصیحت کردم به شاه. فرستاد [م] آدم^۳ آن‌جا، در آن اول امر قبل از فراندوم، به وسیله‌ی **بهبودی**^۴، به وسیله‌ی **پاکروان**^۵ پیغام دادم به او، آقا نکن، این کار را این فراندوم را نکن، این خوب نیست برای شما این کار را بکنید. دست به این قانون زن، اگر امروز **ارسنجانی**^۶ چهارتا رعیت را بیاورد برقصاند و بگویند: زنده‌باد، فردا چهارتا رعیت می‌آیند و می‌گویند مرده‌باد. نکن این کار را، صلاح نیست بکنی این کار را. گوش نکرد، دیدید چه جور شد. دو هزار نفر رأی نداشتند، باقی‌اش زور بود. همه می‌دانند بازار تهران بسته شد که رأی ندهند. بازار قم بسته شد که رأی ندهد. سایر شهرستان‌ها رأی ندادند. این‌ها دو هزار تا رأی آزاد بدون سرنیزه نتوانستند تهیه کنند.

ما نمی‌خواستیم این‌طور مفتضح بشوید. ما نمی‌خواستیم ملت از تو روی گردان بشوند. ما می‌خواستیم شما آدمی باشید که وقتی یک چیزی را بگوی، ملت، تمام ملت لبیک بگویند. ما میل داریم شاه ما این‌جور باشد. ما میل داریم وزیر ما این‌جور باشد که اگر یک مطلبی را گفت، تمام ملت با او موافق باشند. این‌که در حرف‌هایش [بگوید]: «۶ میلیون، ۶۰ میلیون». به جان عزیز شما اگر این‌ها چند هزار هم داشتند، باقی‌اش با پرکردن صندوق، شاید به سمع ایشان نرسیده است. شاید آن‌ها گفته‌اند به او که «۶ میلیون اکثریت قاطع»، والا شاه که دروغ نمی‌گوید! نمی‌شود که دروغ بگوید. «با اکثریت قاطع! تمام قاطبه‌ی اهل ایران!» پس بازار



تهران از اهل ایران نیست؟! خیابان‌های تهران اهل ایران نیستند؟! قم از اهل ایران نیست؟! روحانیون از اهل ایران نیستند؟! سایر شهرستان‌ها ایرانی نیستند؟! این ایران کجاست؟! این آرا از کجا آمد؟! [صفحه‌های ۳۳۳ و ۳۳۴، ۱۰/۱/۴۱].

حمله به مدرسه‌ی فیضیه

حمله‌ی کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل و به معیت و پشتیبانی پاسبان‌ها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد. با این تفاوت که آن‌ها به مملکت اجنبی حمله کردند و این‌ها به ملت مسلمان خود و روحانین و طلاب بی‌پناه. در روز وفات امام صادق(ع)، با شعار جاوید شاه به مرکز امام صادق و به اولاد جسمانی و روحانی آن بزرگوار، حمله ناگهانی کردند و در ظرف یک دو ساعت، تمام مدرسه‌ی فیضیه، دانشگاه امام زمان(عج) را با وضع فجیعی در محضر قریب ۲۰ هزار مسلمان غارت نمودند و درب‌های تمام حجرات و شیشه‌ها را شکستند. طلاب از ترس جان، خود را از پشت‌بام‌ها به زمین افکندند، دست‌ها و سرها شکسته شد، عمامه‌ی طلاب و سادات ذریه‌ی پیامبر را جمع نموده، آتش زدند. بچه‌های شانزده‌هفته‌ساله را از پشت‌بام با سر پرت کردند، کتاب‌ها و قرآن‌ها را چنان‌که گفته شد، پاره‌پاره کردند [صفحه‌های ۳۴۷ و ۳۴۸، ۱۳/۱/۴۲].

قیام ۱۵ خرداد

۱۵ خرداد هم مردم البته خودشان برای فرض کنید که مصالحی قیام کرده بودند، لکن شلوغ‌کاری نبود در کار. این‌ها یک دسته‌ای خودشان در تهران تظاهرات کردند، کتاب‌خانه‌ای را آتش زدند و جایی را، دکانی را غارت کردند و بهانه درست کردند. با بهانه مردم را به مسلسل بستند، بهانه درست کردند [صفحه‌های ۳۵۷ و ۳۵۸، ۱۹/۱۰/۵۶].

نهضت ملت بزرگ ایران که در ۱۲ محرم ۸۳ (۱۵ خرداد سال ۴۲) به شکوفایی گرایید، پرده‌های تزویر و عوام‌فریبی شاه را پاره کرد و قتل‌عام شاهانه و فداکاری ملت، مبدأ عظیمی در تاریخ ایران گردید و مفتاح نجات اسلام و عدالت به دست آمد و نطفه‌ی مقاومت ملی منعقد و با تربیت و روشنگری روشنگران، رو به رشد و تکامل نهاد [صفحه‌ی ۳۵۸، ۶/۱۰/۵۷].

لایحه‌ی کاپیتولاسیون

برای مستشارها مصونیت می‌گیرید؟ بیچاره و کلا داد زدند: «آقا از این دوست‌های ما بخواهید، به ما این قدر تحمل نکنند. ما را نفروشید، ما را به صورت مستعمره درنیارید!» کسی گوش داد به این‌ها؟ از پیمان دین یک ماده را اصلاً ذکر نکرده‌اند، ماده‌ی ۳۲ ذکر نشده است. من نمی‌دانم آن ماده چه است. من که نمی‌دانم، رئیس مجلس هم نمی‌داند، وکلا هم نمی‌دانند. نمی‌دانند که قبول کردند طرح را. طرح را قبول کردند، طرح را

امضا کردند، تصویب کردند، اما عده‌ای اقرار کردند که ما اصلاً نمی‌دانیم چیست (آن‌ها هم لابد امضا نکرده باشند). آن عده‌ی دیگر بدتر از آن‌ها بودند، یک عده‌ی جهال‌اند این‌ها.

رجال سیاسی ما، صاحب‌منصب‌های بزرگ ما، رجال سیاسی ما، یکی بعد از دیگری را کنار می‌گذارند. الان در مملکت ما به دست رجال سیاسی که وطن‌خواه باشند، چیزی نیست، در دست آن‌ها چیزی نیست. ارتش هم بدانند، [هر] یکی‌تان را بعد از دیگری کنار می‌گذارند. دیگر برای شما آبرو گذاشتند؟ برای نظام شما آبرو گذاشتند که یک سرباز آمریکایی بر یک ارتشبد ما مقدم است؟ یک آشپز آمریکایی بر یک ارتشبد ما مقدم شد در ایران؟ دیگر برای شما آبرو باقی ماند؟ اگر من بودم، استعفا می‌کردم. اگر من نظامی بودم، استعفا می‌کردم. من این ننگ را قبول نمی‌کردم. اگر من وکیل مجلس بودم، استعفا می‌کردم [صفحه‌های ۳۸۵ و ۳۸۶، ۲/۸/۴۳].

پی‌نوشت

۱. دیوید اوئن
۲. دولت اسدالله علم
۳. آیت الله روح‌الله کمالوند.
۴. نماینده‌ای که شاه به درخواست علما برای مذاکره پیرامون اصول شش‌گانه‌ی انقلاب و سفیر به قم فرستاد.
۵. سرلشگر حسن پاکروان، معاون نخست‌وزیر و رئیس وقت سازمان اطلاعات و امنیت کشور.
۶. وزیر کشاورزی.
۷. مرحوم سپهبد ولی‌الله قرنی، اولین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران که در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۳ توسط گروهک فرقان به شهادت رسید.